میراث حوزهٔ اصفهان

دفتر دهم

به اهتمام

محمدجواد نورمحمدی

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزهٔ اصفهان / ج ۱۰، محمّدجواد نورمحمّدی / ۱۳۴۷
مشخصات نشر : اصفهان ـ مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزهٔ علمیهٔ اصفهان
شابک : ۳ـ۴۲ـ۶۱۴۶ـ۶۰۰ـ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع : اسلام، فلسفه اسلامی، متون قدیمی تا قرن ۱۴
رده بندی کنگره : ۱۳۸۳ ۹ م ۳ س /BP۱۱
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴
شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۱۷۲ـ۸۳ م

■ میراث حوزهٔ اصفهان / ج ۱۰
● به اهتمام : محمّدجواد نورمحمّدی
● پژوهش : بخش احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزهٔ علمیهٔ اصفهان
● ناشر : مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزهٔ علمیهٔ اصفهان
● نوبت چاپ : پاییز ۱۳۹۲
● چاپ و لیتوگرافی : اسوه
● شمارگان : ۱۰۰۰
● بها : ۳۰۰۰۰ تومان

مرکز پخش: اصفهان ـ خیابان شهید مطهری ـ ابتدای خیابان اردیبهشت
مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزهٔ علمیهٔ اصفهان
تلفن: ۱۵ـ۰۳۱۱ـ۲۳۴۳۶۱۰ E-mail:info@hozeh.org
دورنگار: ۰۳۱۱ـ۲۳۴۴۶۱۰ WWW.hozeh.org

لب النظر فی علم المنطق

تألیف: ملّا حبیب الله کاشانی

تحقیق و تصحیح: سید مصطفی موسوی‌بخش

مقدمهٔ محقّق

خطاپذیری فکر و علم آدمی به این خطاپذیری، انگیزه‌ای شد برای پیدایش وتدوین علمی که بواسطه رعایت قوانین آن، بشر از خطای ذهنی در امان ماند. و به تعبیر شیخ‌الرئیس در اشارات، از ضلالت در فکرش مصونیت یافت.[1]

این علم در تعابیر اسلامی منطق نام گرفت. موضوع این علم را تعریف و استدلال برشمرده‌اند، اولی در حوزهٔ مفاهیم و تصورات و دومی در حوزهٔ قضایا و تصدیقات. و منطق را چنین تعریف نموده‌اند:[2]

«آلة قانونیة تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی الفکر».[3]

منطق ماهیتی ابزاری دارد و از جمله علوم آلی به حساب می‌آید، به این معنی که زمینهٔ به کارگیری و کاربرد آن در سایر علوم و حوزه‌هاست نه مسائل خود علم منطق.

بحث در جهت تاریخی منطق نیز خود موضوعی مهم است که استیفاء آن به تفحص کامل بسته و نیازمند است و تفصیل آن را تألیفی مخصوص و مستقل لازم است. هم

۱ـ الاشارات و التنبیهات، ص ۳۹.　　۲ـ حاشیه ملا عبدالله علی التهذیب، ص ۳۶.

۳ـ المنطق، ص ۱۲؛ الفوائد العلیة، ج ۱، ص ۱۶۶.

چنین مقصود در این مقام، بیان زمان پیدایش منطق تدوینی است نه منطق تکوینی و طبیعی، چه در زمان پیدا شدن منطق طبیعی، هنگامی می‌توانیم بحث کنیم و نتیجه قطعی به دست آوریم که بتوانیم آغاز پیدا شدن بشر را به طور تحقیق، تعیین کنیم و تعیین این موضوع ـ بر فرض امکان ـ مقصود و مربوط به این بحث نیست ولی همین اندازه کافی است که بدانیم پیدا شدن منطق با پیدا شدن بشر توأم است و این دو همزاد در تمام مراحل هستی، همه جا و همه وقت همدوش و هم‌قدم هستند. منطق طبیعی در حقیقت گوهر زیبایی است که خالق طبیعت در نهاد بشر نهاده و تحفه گرانبهایی است که آن را در لفافه نطق پیچیده و انسان را به اعطاء آن سرافرازی داده است. پس درباره تدوین منطق می‌گوییم:

در این که منطق از چه زمانی به صورت تدوین درآمده و لباس تألیف به خود پوشیده است، آنچه مشهور و در کتب قدماء و متأخرین مسطور می‌باشد این است که ارسطوطالیس یونانی[1] برحسب تقاضی و خواهش اسکندر در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح، منطق را تألیف و تدوین کرد و اسکندر معادل پانصد هزار دینار در برابر انجام این کار به رسم انعام به وی داد و نیز معادل صد و بیست دینار حقوق سالیانه برای وی مقرر داشت و به این جهت منطق در میان پیشینیان به میراث ذی القرنین اشتهار یافت.

و بعضی هم اجماع مورخین را مبنی بر اینکه «نخستین کسی که صورت قیاسها را استنباط کرده، ارسطو می‌باشد» ادعاء و حکایت کرده‌اند. قول غیر مشهوری نیز هست که بیان می‌دارد واضعِ منطق، زنون کبیر و مکمل آن، ارسطو و مهذب آن افلاطون بوده است. ولی در مقابل این قول که بیانگر زمینه آغاز پیدایش، تدوین منطق، مورد اعتقاد اسلاف یا معقد اجماع آنان می‌باشد، قول دیگری نیز می‌باشد که بیان می‌دارد ارسطو

۱ـ ارسطو یا ارسطاطالیس یا ارسطوطالیس، حکیم معروف یونانی است که در سال ۳۸٤ پیش از میلاد مسیح در «استاگیرا» که از مستعمرات یونان و تابع «مقدونیه» بوده متولد شده و در حدود سال ۳۲۳ قبل از میلاد در شهر «خلکیس» وفات یافته است.

نخستین مدون منطق در دنیا، یا لااقل نخستین مستنبط آن نباشد، بلکه احتمال قوی می‌رود که منطق پیش از طلوعش در یونان، از مشرق به ویژه ایران، مهد دانش و مرکز علم و معرفت، طالع و در مظهر کتابت و تدوین و لباس نظام و تألیف متجلی شده و آنگاه در فتنه اسکندر، به وسیله وی کتب منطقی نیز، در طی سائر نفائس علمی و مادی، به یونان انتقال یافته باشد که می‌توان قرائن و شواهدی را برای تأیید مطلب فوق یادآور شد.

از جمله اینکه پیش از استیلاء اسکندر بر ایران، علوم متنوعه از قبیل فلسفه و نجوم و طب و حساب و غیره در ایران رائج و مدوّن بوده است و وجود علوم مزبور، مخصوصا فلسفه، بدون وجود منطق اگر غیر معقول نباشد، قابل اذعان و قبول هم نخواهد بود.

دیگر اینکه فیثاغورث که استاد سقراط بوده است، بنا به قولی نزد ایرانیان دانش آموخته و افلاطون هم که شاگرد سقراط و استاد ارسطو است بسیار مایل بوده است که به ایران مسافرت و تحصیل کند، بلکه شاگردی خود سقراط نیز نزد شخصی ایرانی نقل شده است.[۱]

پس از بیان چگونگی پیدایش منطق و اقوال پیرامون آن، در مورد چگونگی سیر منطق خواهیم گفت که پس از اینکه ارسطو منطق را در یونان تألیف کرد، بالطبیعه تعلیم و تعلم آن رایج و بحث و فحص پیرامون مطالب آن شروع شده، ولی این تألیف چنان بر اساس متانت و استحکام نهاده شده بود که تاکنون هیچ یک از مناطقه و فلاسفه بعد از ارسطو نتوانسته‌اند در قواعد و اصولی که وی تأسیس کرده خدشه وارد کنند، بدین ترتیب همان منطق با همان قواعد و اصول اولیه‌ای که تألیف شده مورد استفاده و قبول گروه دانش‌پژوه و شیعه فلسفه گردید که یکی از آنان ملّا حبیب‌الله کاشانی است.

۱ـ رهبر خرد، دیباچه.

نگاهی به زندگی ملّا حبیب‌الله کاشانی

ملّا حبیب‌الله فرزند مرحوم علی مدد در سال ۱۲۶۲ ق در کاشان دیده به جهان گشود و از هشت سالگی شروع به درس خواندن نمود و تا چهارده سالگی از مقدّمات نحو و صرف فارغ گردید و بعد از آن در کاشان و سپس طهران و آنگاه در عتبات عالیات، علوم فقه و اصول و حکمت و سایر علوم عقلیّه و نقلیّه را از چندین نفر از علماء و فقهاء و فضلاء و حکماء فراگرفت و اجازهٔ روایت نیز یافت. و مخصوصاً از فیض صحبت مرحوم ملّا زین‌العابدین گلپایگانی ـ اعلی الله مقامه ـ به درجات عالیه علم و عمل و تصفیه نفس و تهذیب اخلاق واصل گردید و پس از چندی به کاشان برگشته و در آن شهر در محلّهٔ دروازه اصفهان ساکن گردید و به تدریس و تألیف و امامت و ترویج و هدایت و ارشاد پرداخت. پس از چندی به سفر مشهد رفت و در حدود صد و چهل جلد کتاب کوچک و بزرگ، عربی و فارسی، نظم و نثر تألیف کرد که بسیاری از آنها به چاپ رسیده و مورد استفاده عوام و خواص گردیده.

و آخر پس از گذرانیدن عمری در علم و عمل و اخلاق فاضله و صفات عالیه در روز سه شنبه بیست و سیّم ماه جمادی‌الآخر سال ۱۳۴۰ ق در کاشان وفات کرد و همانجا در قبرستان دشت‌افروز دفن گردید.

از جمله آثار او کتاب منتقد المنافع در شرح نافع محقق اول در چندین جلد که اعظم و اقدم همهٔ آنها می‌باشد و این اثر نیز یکی از تألیفات آن بزرگوار بوده که تاکنون به چاپ نرسیده بود. ولی به حول و قوه الهی و کمک دوستان و سروران از جمله حاج آقا نورمحمدی و سید روح الله فاطمی‌زاده ـ که از آنها تشکر می‌کنم ـ این اثر آماده چاپ گردید. امید است که این خدمت ناقابل مورد قبول حق تعالی و ائمه معصومین علیهم‌السلام قرار گرفته باشد.

سید مصطفی موسوی بخش

میلاد امام رضا علیه‌السلام ـ ۱۴۳۳ قمری

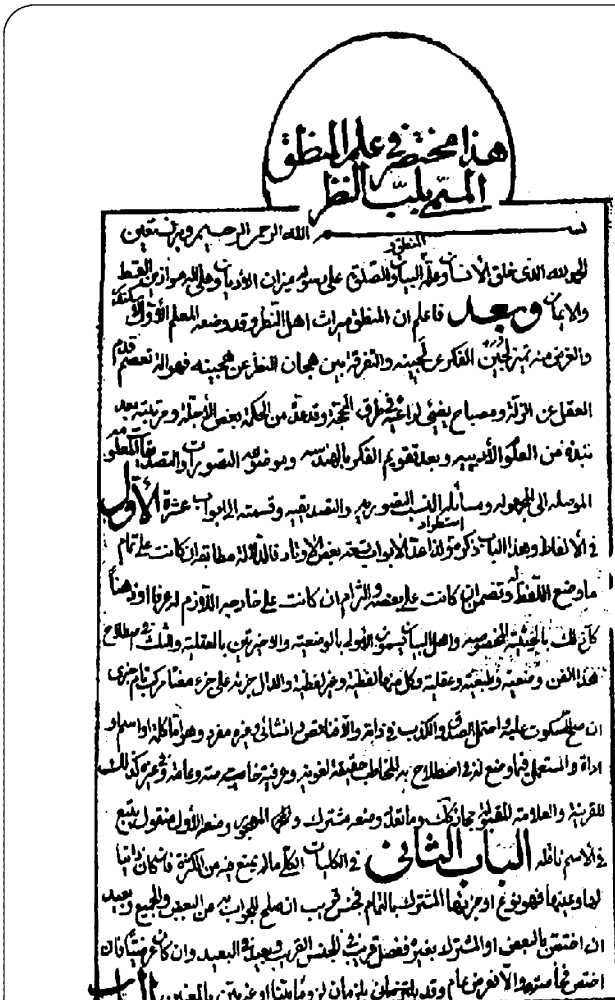

هذا مختصر في علم المنطق المسمّى بلبّ النظر

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي خلق الانسان وعلّمه البيان والصلوة على سيد ميزان الاذهان وعلى آله وصحبه الذين هم اركان الايمان وبعد فاعلم ان المنطق هو آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الافكار والتعريف هو القول الشارح والتقرير بين هو ان النظر عن تحصيله فهو آلة تعصم قدماء العقل عن الزلل ومصباح يضيء لراعيه في طرق الحجج وقد عدّ من الحكماء بعض الاجلة وترتيبه بعد تنبيه من العلوم الادبية وبعد تقويم الفكر بالهندسة وموضوعه التصورات والتصديقات المطلوبة الموصلة الى المجهولات ومسائله النسب بين التصورات والتصديقات واستمداده من الالفاظ وهذا الباب ذكر مؤلفه اثنا عشر بابا وسماه الاول في الالفاظ وتقسيمها الى المفرد والمركب وتقسيم المفرد الى الكلي والجزئي والمركب الى التام والناقص وتقسيم التام الى الخبر والانشاء وتقسيم الخبر الى الصادق والكاذب وتقسيم الانشاء الى الامر والنهي والاستفهام والتمني والنداء وغير ذلك والباب الثاني في الكليات الخمس وهي الجنس والنوع والفصل والخاصة والعرض العام والباب الثالث في القضايا وتقسيمها الى الحملية والشرطية وتقسيم الحملية الى الموجبة والسالبة وتقسيم الشرطية الى المتصلة والمنفصلة والباب الرابع في العكس المستوي وعكس النقيض والباب الخامس في القياس وتقسيمه الى الاقتراني والاستثنائي والباب السادس في الاقيسة الاقترانية وانتاجها والباب السابع في الاقيسة الاستثنائية وانتاجها والباب الثامن في الاستقراء والتمثيل والباب التاسع في البرهان والباب العاشر في الجدل والباب الحادي عشر في السفسطة والباب الثاني عشر في الشعر

صفحهٔ اول نسخه خطی لب النظر فی علم المنطق

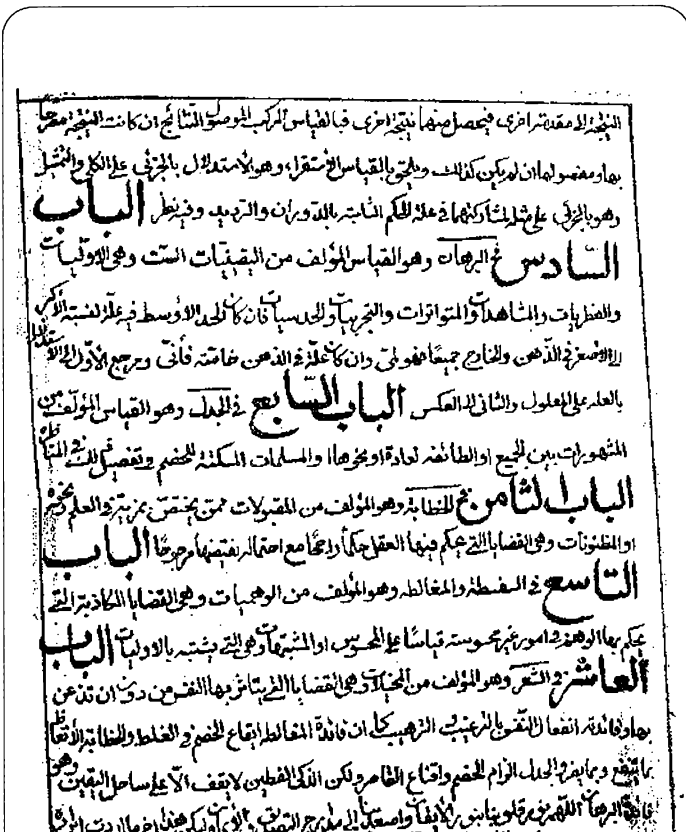

النتيجة الاعتبارية اخرى فيحصل صنف نتيجة اخرى فالقياس المركب الموصول النتائج ان كانت النتيجة معرفة
بها ومفصولها ان لم يكن كذلك ويلحق بالقياس الاستقرا، وهو الاستدلال بالجزئي على الكلي والتمثيل
وهو بالجزئي على جزئي اركانهما في علة الحكم الثابتة بالدوران والترديد وغيرها **الباب**
السادس في البرهان وهو القياس المؤلف من اليقينيات الست وهي الاوليات
والمظنونات والمشاهدات والمتواترات والتجربيات والحدسيات فان كان الحد الاوسط في علة النسبة الاكبر
الى الاصغر في الذهن والخارج جميعا فهو لمي وان كان علة في الذهن خاصة فانى وترجع الاول الى الثاني
بالعلم على المعلول والثاني الى العكس **الباب السابع** في الجدل وهو القياس المؤلف من
المشهورات بين الجميع او الطائفة لعادة او نحوها والمسلمات الممكنة للخصم وتفصيل ذلك في المناظرة
الباب الثامن في الخطابة وهو المؤلف من المقبولات ممن يختص بمزيد في العلم ونحوه
او المظنونات وهي القضايا التي حكم فيها العقل جزما او احتمالا مع احتمال نقيضها مرجوحا **الباب**
التاسع في السفسطة والمغالطة وهو المؤلف من الوهميات وهي القضايا الكاذبة التي
يحكم بها الوهم في امور غير محسوسة قياسا على المحسوس او المشبهات وهي التي يشتبه بالاوليات **الباب**
العاشر في الشعر وهو المؤلف من المخيلات وهي القضايا التي يتأثر بها النفس من دون ان تذعن
بها وفائدته انفعال النفس بالترهيب والترغيب كما ان فائدة المغالطة ايقاع الخصم في الغلط والخابرة الاتقاظ
بما يقع به الجدل الزام الخصم واقناع الحاضر ولكن الذكي الفطن لا يقف الا على ساحل اليقين وهو
فائدة البرهان اللهم رقمنا بنور اليقين وارزقنا واصعدنا الى مدارج التصديق والتبيين وليكن هذا آخر ما اردت ايراده
في هذا المختصر المسمى بلب النظر فالحمد لله اولا وآخرا والله اعلم
حبيب الله ابن علي مدد ولي بمدد الله اولا وآخرا

صفحهٔ آخر نسخه خطی لب النظر فی علم المنطق

هذا مختصر في علم المنطق المسمّى بـ«لبّ النظر»

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله الذي خلق الإنسان و علّمه المنطق و البيان و الصلوة على رسوله ميزان الأديان و على آله موازين القسط و الإيمان.

و بعد؛ فاعلم: أن المنطق ميراث أهل النظر و قد وضعه المعلم الأوّل[1] لاسكندر[2] و الغرض منه تميز لُجَيْن[3] الفكر عن لَجينه[4] و التفرقة بين هِجان[5] النظر عن هجينه[6] فهو آلة تعصم قدم العقل عن الزلة و مصباح يضيئ لراعيه في طرق المحجّة و قد عدّه من الحكمة بعض الأجلّة و مرتبته بعد نبذه من العلوم الأدبية و بعد تقويم الفكر بالهندسة و موضوعه التصورات و التصديقات المعلومة الموصلة إلى المجهولة و مسائله النسب التصورية و التصديقية و قسمته إلى أبواب عشرة:

١ـ المعلّم الاوّل هو أرسطوطاليس الحكيم الشهير اليوناني الذي وُلد في سنة ٣٨٤ قبل الميلاد في (اسطاغرا) التي كانت إحدى المستعمرات اليونانيّة و التابعة لِ(مقدونية) و توفّى حوالي سنة ٣٢٣ قبل الميلاد في مدينة (خلكيس)، رهبر خرد، المقدمة.

٢ـ الإسكندر المقدوني (٣٥٦ ق. م ـ ٣٢٣ ق. م).

من المعروف أنّ في قرن الرابع قبل الميلاد، ألّف أرسطو المنطق تلبيةً لطلب اسكندر المقدوني. لذا اشتهر المنطق عند الأسلاف بإرث ذي القرنين. رهبر خرد، المقدمه.

٣ـ الفضة.

٤ـ كلُّ خليطٍ من دقيق أو نخالة.

٥ـ هجان من الأشياء: أجودها و أكرمُها أصلاً.

٦ـ يقال: رجل هجين أي: لئيم.

[الباب] الأوّل: في الألفاظ

و هذا الباب ذكره استطراد[١] و لذا عدّ الأبواب تسعة بعض الأوتاد.

فالدلالة مطابقة إن كانت على تمام ما وضع اللفظ له و تضمن إن كانت على بعضه و إلتزام إن كانت على خارجه اللازم له عرفاً أو ذهناً. كلّ ذلك بالحيثيّة المخصوصة. و أهل البيان يسمّون الأولى بالوضعية و الأخيرتين بالعقلية و الثلاث في إصطلاح هذا الفنّ وضعيّة و طبعيّة و عقليّة و كلّ منها لفظيّة و غيرلفظيّة.

و الدال جزئه على جزء معنا مركّب تام خبريّ إن صحّ السكوت عليه و احتمل الصدق و الكذب في ذاته و إلّا فناقص و إنشائي و غيره مفرد و هو إمّا كلمة أو اسم أو أداة.

و المستعمل فيما وضع له في إصطلاح به المخاطب حقيقة لغوية و عرفية خاصة و عامة و في غيره كذلك للقرينة و العلامة المقبولة مجاز كذلك و ما تعدّد وضعه مشترك والمهجور وضعه الأول منقول يتبع في الإسم ناقله.

الباب الثاني: في الكلّيّات

الكلّي ما لم يمنع فيه من الكثرة؛ فإن كان ذاتياً لها و عينها، فهو نوع أو جزئها المشترك بالتمام، فجنس قريب إن صلح للجواب به عن البعض و الجميع و بعيد إن اختصّ بالبعض أو المشترك بغيره ففصل قريب في الجنس القريب و بعيد في البعيد و إن كان عرضيّاً فإن أختص فخاصة و إلّا فعرض عام و قد يلزمان لزوماً بيّناً أو غير بيّن بالمعنيين.[٢]

١ـ ابن سينا في مدخل الشفاء يقول هكذا: «ليس للمنطقي من حيث هو منطقي شغل أوّل بالألفاظ إلّا من جهة المخاطبة و المحاورة و لو أمكن أن يتعلّم المنطقُ بفكرة ساذجة إنّما تلحظ فيها المعاني وحدها، لكان ذلك كافياً و لو أمكن أن يطّلع المحاور فيه على ما في نفسه بحيلة أخرى لكان يغني عن اللفظ ألبتة. منطق الشفاء، المجلد الأوّل، ص ٢٢.

٢ـ أي: بمعنى الأعمّ و بمعنى الأخص.

الباب الثالث : في المعرفات

المعرف هو التصوّر المعلوم المؤدّى إلى المجهول، فإن كان مؤلّفاً من الجنس و الفصل القريبين، فهو حدّ تامّ و من الجنس القريب و الخاصة، فرسم كذلك و إلّا فحدّ و رسم ناقصان و يسهل التعريف بالتحديد و هو أن تطلب الأعمّ و المساوي و تميّز ذاتيهما عن غير الذاتي بالإنفكاك بحسب الحقيقة و عدمه، ثم تركّب من ذلك ما سئلت من الأقسام.

الباب الرابع : في القضايا

القضية هو المركّب المحتمل في ذاته للصدق و الكذب، فإن حكم فيها بشيء لشيء آخر بإيجاب أو سلب، فهي حملية شخصية إن كان موضوعها جزئياً و محصورة إن بيّن فيها كميّة الأفراد بسورها و هو لفظ «كلّ و بعض و لاشيء و ليس» و ما أشبه ذلك و طبعيّة إن لم يكن كذلك و لم يصلح لذلك أيضاً و مهملة إن صلحت و الموضوع في هذه القضية مطلقاً هو المصداق و المحمول هو المفهوم، فلايرد شبهة الحمل.

و قد يقع كلمة السلب جزء من الموضوع فتسمّى معدولة الموضوع و للمحمول فمعدولته[1] و لهما فمعدولتهما[2] كما يسمّى ما لم يكن كذلك محصّلة و المشتملة على ذكر جهتها من الدوام و الضرورة و نحوهما من الجهات بسيطة إن استفيد منها حكم واحد كالضرورية و الدائمة و الوقتية المنتشرة المطلقات و المشروطة و العرفية و المطلقة و الممكنة العامّات و مركّبة إن كان المستفاد منها حكمين كالمشروطة و العرفية و الممكنة الخاصات و الوجودية اللاضروريّه و المنتشرة و الوجودية اللّادائمة و الوقتية.

و إن حكم فيها بقضية على تقدير قضية أخرى، فشرطية متّصلة لزومية مع اعتبار علاقة و متّصلة إتّفاقية مع عدمه و إن حكم فيها بالتنافي أو بعدمه فمنفصلة حقيقية إن كان في الصدق و الكذب معاً، فهي في قوة أربع متصلات و مانعة الجمع إن كان في الأوّل[3]

---

١ ـ أي: معدولة المحمول.

٢ ـ أي: معدولة الطرفين.

٣ ـ أي: إن حكم فيها بالتنافي في الصدق.

خاصة و مانعة الخلوّ إن كان في الثاني[١] كذلك و هما مستلزمتان بنقيضيهما كما أنّ المتصلة اللزومية مستلزمة لهما و التنافي إن كان لذات الجزئين فهي عنادية و إلّا فإتفاقيّة.

فصل

تناقض القضيتين هو إختلافهما بحيث يلزم من صدق أحدهما، كذب الأخرى و بالعكس. و العكس المستوي هو تبديل طرفي القضية مع بقاء الصدق و الكيف و عكس النقيض عند القدماء هو تبديل نقيضيهما كذلك[٢] و عند المتأخرين تبديل نقيض الثاني[٣] و عين الأوّل[٤] مع بقاء الأوّل[٥] و المخالفة في الثاني.[٦]

الباب الخامس : في القياس

و هو المركب من قضيتين لو سلّمنا لزم عنهما لذاتهما مركّب آخر يسمّى بالنتيجة، فإن كان مذكوراً فيهما بعينه أو بنقيضه، فالقياس إستثنائي و هو مركب من شرطية و حملية.

فإن كانت الشرطية متصلة و الإستثناء متعلقاً بعين المقدم، فاللازم هو ثبوت عين التالي أو بنقيض التالي فهو نقيضه و ليس في إستثناء عين التالي إثبات عين الأوّل[٧] و لا في نقيض الثاني[٨] و إن كانت منفصلة حقيقة فإستثناء عين كلّ جزء إثبات لنقيض الآخر كما أن إستثناء نقيض كلّ إثبات لعينه كما في مانعة الخلوّ. و أمّا مانعة الجمع فكالأوّل.[٩]

و إلّا فإقتراني و المقدّمة المشتملة على موضوع المطلوب هي الصغرى و على محموله الكبرى و المتكرّر فيهما هو الحد الأوسط، فإن كان محمولاً في الأولى و موضوعاً في

١ـ أي: إن حكم فيها بالتنافي في الكذب.
٢ـ أي: مع بقاء الصدق و الكيف.
٣ـ أي: الطرف الثاني.
٤ـ أي: الطرف الأوّل.
٥ـ أي: الصدق.
٦ـ أي: الكيف.
٧ـ أي: المقدّم.
٨ـ أي: التالي.
٩ـ أي: استثناء عين كل جزء إثبات لنقيض الآخر.

الثانية فالهيئة الحاصلة من ذلك هو الشكل الأوّل و شرطه إيجاب الصغرى و فعليّتها و كليّة الكبرى. فضروبه المنتجة بالإعتبار الأوّل و الأخير أربعة و بالثاني كثيرة و إن كان محمولاً فيهما فالثاني و شرطه إختلاف مقدّمتيه في الكيف و كليّة الكبرى فضروبه المنتجة بإعتبارهما كما تقدّم و ضرورية الصغرى أو دوامه أو كون الكبرى من السوالب المنعكسة و صغراه الممكنة لاتستعمل إلّا مع الضرورية المطلقة أو المشروطتين و كبراه كذلك، إلّا مع الضرورية و ضروبه المنتجة بهذا الإعتبار كما تقدم و إن كان موضوعاً فيهما، فالثالث و شروطه في صغراه كالأوّل[1] مع إختلاف مقدّمتيه في الكمّ و ضروبه بإعتباره والكيف ستّة و بإعتبار الجهة كثيرة. و إن كان وضعه عكس الأوّل فهو الرابع و شرطه إيجاب مقدّمتيه أو كلية إحديهما و كلية الصغرى إلّا مع الإختلاف فكما ذكر و ضروبه المنتجة بحسب الشرطين ثمانية و في شرطه بحسب الجهة تفصيل كضروبه بإعتبارها.

و ربما يسهّل الأمر في هذا الباب بالتقسيم و التحليل و قد يثبت المطلوب بكذب نقيضه و يسمّى بقياس الخلف و بعكس نقيضه عكسه فبالعكس و يفرض ذات الموضوع شيئاً معيّناً فبالإفتراض و قد تضمّ النتيجة إلى مقدمة أخرى فيحصل منهما نتيجة أخرى فبالقياس المركب الموصول النتائج إن كانت النتيجة مصرحاً بها و مفصولها إن لم يكن كذلك.

و يلحق بالقياس الإستقراء و هو الإستدلال بالجزئي على الكلي و التمثيل و هو بالجزئي على مثله لمشاركتهما في علة الحكم الثابتة بالدوران و الترديد و فيه نظر.

الباب السادس: في البرهان

و هو القياس المؤلّف من اليقينيّات الستّ و هي الأوّليات و الفطريات و المشاهدات و المتواترات و التجربيات و الحدسيات. فإن كان الحد الأوسط فيه علّة لنسبة الأكبر إلى الأصغر في الذهن و الخارج جميعاً، فهو لمّي و إن كان علّة في الذهن خاصة فإنّي. و مرجع الأوّل إلى الإستدلال بالعلة على المعلول و الثاني إلى العكس.[2]

---

١ ـ أي: شرطه إيجاب الصغرى.

٢ ـ أي: الإستدلال بالمعلول على العلة.

الباب السابع : في الجدل

و هو القياس المؤلّف من المشهورات بين الجميع أو الطائفة لعادة أو نحوها أو المسلمات المسكتة للخصم و تفصيل ذلك في المناظرة.

الباب الثامن : في الخطابة

و هو المؤلّف من المقبولات ممّن يختصّ بمزيّة في العلم و نحوه أو المظنونات و هي القضايا التي يحكم فيها العقل حكماً راجحاً مع إحتماله نقيضها مرجوحاً.

الباب التاسع: في السفسطة و المغالطة

و هو المؤلّف من الوهميات و هي القضايا الكاذبة التي يحكم بها الوهم في أمور غير محسوسة قياساً على المحسوس أو المشبّهات و هي التي يشتبه بالأوّليات.

الباب العاشر : في الشعر

و هو المؤلّف من المخيّلات و هي القضايا التي يتأثر بها النفس من دون أن تذعن بها؛ وفائدته إنفعال النفس بالترغيب و الترهيب كما أن فائدة المغالطة إيقاع الخصم في الغلط و الخطابة الإتعاظ[1] بما ينفع و ما يضرّ.

و الجدل إلزام الخصم و إقناع القاصر و لكن الذكي الفطين لا يقف إلّا على ساحل اليقين و هو فائدة البرهان.

اللّهم نوّر قلوبنا بنور الأيقان و أصعد بنا إلى مدارج التصديق و الإيمان. و ليكن هذا آخر ما أردت إيراده في هذا المختصر المسمّى بلبّ النظر و أنا العبد الواثق بالله الصمّد حبيب الله ابن علي مدد و الحمد لله أوّلاً و آخراً.

---

١ ـ أي: قبول الموعظة؛ يقال: وعظه فاتّعظ.

منابع تحقیق

۱ـ الاشارات و التنبیهات، ابن سینا، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ ش.

۲ـ حاشیه ملاعبدالله علی التهذیب، ملاعبدالله، مؤسسهٔ اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۰ ش.

۳ـ رهبر خرد، محمود شهابی، چاپ پنجم، کتابفروشی خیام، تربت حیدریه، ۱۳٦۰ ش.

٤ـ الشفاء، ابن سینا، ٥ جلدی، چاپ اول، انتشارات ذوی القربی، قم، ١٤٢٨ ق.

٥ـ الفوائد العلیة، سید علی بهبهانی، چاپ دوم، دار العلم، اهواز، ١٤٠٥ ق.

٦ـ المنطق، محمدرضا مظفر، دارالتعارف، بیروت، ١٤٠٠ ق.